

## مقدمه

در قرن حاضر که قرن پیشرفت در علم و فن آوری است، کمتر کسی احساس نیاز به گذشته خود می کند. گذشته ای که ثمره آن امروز است. برای انسان امروز اسطوره هنوز واژه ای نا آشناست. زیرا احساس خلأ آنرا درک نکرده است. احساسی که با هیچ علم و اندیشه ای جبران نمی شود. انسان نخستین با اسطوره به دنیا می آید، زندگی می کند و از دنیا می رود. اسطوره هسته اصلی زندگی اوست. پاسخ سؤالهایش، ریشه تفکراتش، درک قدرت مافوق همه و همه با اسطوره همراه است. بنابراین اسطوره دین و دانش و اندیشه اوست. اسطوره و تفکرات آن نیاز لاینفک انسان امروز و پرداختن به این موضوع لازمه زندگی امروز می باشد.

همه ساله چندین کتاب و مقاله در مورد چگونگی پیدایش اسطوره، از آغاز حیات انسان بر روی کره زمین تا امروز، در تمام نقاط دنیا به زبان های مختلف نوشته می شود. این مجموعه بر آن شده است تا از بهترین کتاب های موجود که به زبان پارسی ترجمه و نوشته شده، اطلاعات بسیار ضروری را برای شناخت اسطوره و تاثیر آن بر جهان بینی انسان امروزی را مهیا کند.

بنا بر نظر نگارنده اساطیر هم همانند انسان ها زندگی کرده اند اما نه در کنار آنها بلکه با پوست و گوشت و خون انسان ها آمیخته شده اند و در تفکر آن ها پرورش یافته اند. امید است که این مجموعه در تحقق شناخت بهتر اسطوره برای کسانی که در این عرصه قدم نهاده اند مفید واقع شود.

# فصل اول

## شناخت اسطوره

### سخنی کوتاه درباره اسطوره

اسطوره واقعیت فرهنگی بسیار پیچیده ای دارد که آن را می توان از دیدگاه های گوناگون بررسی کرد. جامعه شناسان، قوم شناسان، روان شناسان و دین شناسان از اسطوره ها کمک می گیرند تا بتوانند با جوامع کهن بهتر آشنا شوند. اسطوره خاستگاه تفکر و عاطفه بشر است و آرزوهای او را باز می تاباند. از این رو با فلسفه و دین پیوندی نزدیک دارد و در آثار ادبی و هنری تاثیر فراوان گذاشته است.

انسان در جوامع کهن پیچیدگی های جهان و طبیعت را به گونه ای نمادین برای خود رمزگشایی می کرد. این رمزگشایی های نمادین ساختار اجتماعی اقوام باستانی را به ما نشان می دهند. هر چند اسطوره ها در جزئیات با هم متفاوتند، اما ساختار شان شبیه به هم است، زیرا همگی طرحی جهانی دارند. به نظر یونگ امروزه ما «به لطف نمایه ها و اسطوره های به یادگار مانده، در حال کشف تاریخ باستان هستیم».<sup>1</sup>

موضوع مهم در اسطوره شناسی اهمیتی است که نمادها دارند، زیرا نقش خدایان، نیمه خدایان و قهرمانان را در زندگی اجتماعی مردم در دوران گذشته روشن می سازند.

«اسطوره نقل کننده سرگذشتی قدسی و مینوی است، راوی واقعه ای است که در زمان نخستین، زمان شگرف بدایت همه چیز، رخ داده است. به بیانی دیگر: اسطوره حکایت می کند که چگونه به برکت کارهای نمایان و برجسته موجودات ما فوق طبیعی، واقعیتی، چه کل واقعیت، یا تنها جزئی از آن پا به عرصه وجود نهاده است. بنابراین اسطوره همیشه متضمن روایت یک خلقت است، یعنی می گوید چگونه چیزی پدید آمده و هستی خود را آغاز کرده است. اسطوره فقط از چیزی که واقعاً روی داده و به تمامی پدیدار گشته، سخن می گوید. شخصیت

<sup>1</sup> - یونگ انسان و سمبول هایش، ترجمه محمود سلطانیه. 1378 ص 156

های اسطوره موجودات ما فوق طبیعی اند و خاصه به دلیل کارهایی که در زمان سرآغاز همه چیز انجام داده اند، شهرت دارند. اساطیر کار خلاق آنان را باز می نمایند و قداست (با تنها، فوق طبیعی بودن) اعمالشان را عیان می سازند.<sup>۲</sup>

اگر این تعریف را بپذیریم، باید قبول کنیم که اسطوره ها توصیف کننده عنصر مینوی در جهانند. این شکوفایی عنصر مینوی است که عالم را بنیان نهاده و بر اثر مداخلات موجودات ما فوق طبیعی است که انسان به گونه ای که امروز هست، تحول یافته است، یعنی موجودی جستجو گر و فرهنگ پذیر.

در زبان روزمره اسطوره را مترادف با واژه «خیالی» یا «غیر واقعی» به کار می برند، اما این تلقی کاملاً نادرست است. اسطوره افسانه نیست، داستانی است که به اعتبار محتوای خود از وقایع بزرگ ازلی: آغاز جهان، آغاز بشریت، آغاز زندگی و مرگ، آغاز پیدایش انواع جانوران و گیاهان، آغاز کشاورزی، آغاز آتش، آغاز آیین حکایت می کند. دلیل آن نیز روشن است: در ادوار اساطیری «انسان همیشه مایل بوده که به آغاز جهان باز گردد ... و به این ترتیب، زمان خود و خدایان را یکی کند.»<sup>۳</sup>

اما آنچه یاد آوری آن در اینجا ضروری است، این است که حقیقت اسطوره ها «نه منطبق با نظام منطقی است و نه با نظام تاریخی، زیرا میث بیش از هر چیز حقیقی دینی و معنوی است و به یک اعتبار خاص، سحر آمیز است.»<sup>۴</sup>

نکته ای که باید به آن توجه داشت این است که صحت تاریخی اسطوره ها مهم نیست، بلکه آنچه اهمیت دارد مفهوم و ارزشی است که آنها نزد پیروان خود دارند. از این رو آنچه اسطوره ها را از داستان متمایز می کند، کاربرد آن در دین است. اما ضمناً اسطوره ها از داستان ها و روایات نمادین محض به مراتب مهم ترند، زیرا آنها

<sup>۲</sup> - میر چا الیاده: چشم انداز اسطوره، ترجمه جلال ستاری، تهران، 1362. ص 13

<sup>۳</sup> - مهرداد بهار: «اسطوره، بیانی فلسفی با استدلال تمثیلی» مجله ادبستان، شماره دوم، تهران، 1368، ص 55

<sup>۴</sup> - داریوش شایگان: بت های ذهنی و خاطره ازلی، تهران، 1355، ص 106

که در آیین های دینی بر خواننده می شوند «فعالیت قوای ما فوق الطبیعه را شرح می دهند، و تصور می شود که این بر خواندن موجب می گردد که آن نیروها آزاد یا دوباره فعال شوند.»<sup>5</sup>

اسطوره در زمان خود نه تنها برداشت آدمی را درباره جهان پیرامون وی در بر می گرفت، بلکه پاسخگوی نیازهای مادی و روانی او نیز بود. ممکن است پاره ای اظهار کنند که اسطوره توجیه انسان ابتدایی از جهان بوده است.

این گفته درست است، اما بی نقص نیست: اسطوره گذشته از توجیه جهان، توجیه نقش آدمی در آن نیز بوده است. افزون بر این، اسطوره «نیازهای معنوی انسان را که محصول بیم و هراس او از نا شناخته ها و نیاز وی به پیدا کردن پناه و نگهبان و ایجاد ارتباط با جهان پیرامون بود برطرف می کرده است.»<sup>6</sup>

این که انسان ادوار اساطیری نیاز داشته است که جهان پیرامونش را بشناسد، نکته تازه ای نیست. چه این واقعیت، ارتباط با ذهن آدمی دارد که به طور طبیعی در پی یافتن علت ها است. اما از سوی دیگر باید توجه داشت که «تفاوت شناخت اساطیری با شناخت علمی، نه در علی بودن یکی و علی نبودن دیگری است، بلکه این تفاوت بر اثر تحول آگاهی ما از حقایق عینی جهان است.»<sup>7</sup>

از این رو هدف اسطوره نیز همانند علم بیان واقعیت های جهان و روشن کردن پدیده های آن است. اسطوره مانند علم «عواملی را که در جهان مداخله دارند، بر می شمارد و ما را از ماهیت مادی و معنوی آنها آگاه می سازد.»<sup>8</sup>

اسطوره برای جهان هستی رمز و رازها و نیروهای ما فوق بشری قائل می شود و بیانگر ماهیت بسیاری از عناصر طبیعی آن است. از این رو جای شگفتی نیست اگر مثلاً «در آیین ساده آریایی ها آسمان، آتش، باد، خورشید،

<sup>5</sup> - جان هینلز: شناخت اساطیر ایران. ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی. تهران. 1368. ص 23-24

<sup>6</sup> - مهرداد بهار: «اسطوره، بیانی فلسفی با استدلال تمثیلی، مجله ادبستان، شماره دوم، تهران، 1368. ص 55

<sup>7</sup> - مهرداد بهار: همان جا. ص 55

<sup>8</sup> - عبد الوهاب ولی: «زن در اساطیر ایرانی»، در: حیات اجتماعی زن در تاریخ ایران. تهران. 1369. ص 116

ماه، ستارگان و باران که همگی مظاهر زندگی هستند، پرستیده می شوند و در برابر آنها نیروهای زیان بار طبیعت به اشکال اهریمنی و پلید مجسم و نکوهش می شوند.»

## اسطوره شناسی

اسطوره شناسی : دانشی است که به بررسی روابط میان افسانه ها، و جایگاه آنها در دنیای امروز می پردازد. اسطوره نماد زندگی دوران پیش از دانش و صنعت و نشان مشخص روزگاران باستان است. تحول اساطیر هر قوم، معرف تحول شکل زندگی، دگرگونی ساختارهای اجتماعی و تحول اندیشه و دانش است. در واقع، اسطوره نشانگر یک دگرگونی بنیادی در پویش بالارونده ذهن بشری است. اساطیر، روایاتی است که از طبیعت و ذهن انسان بدوی ریشه می گیرد و برآمده از رابطه دوسویه این دو است.

## واژه اسطوره

این واژه که جمع شکسته عربی آن به گونه اساطیر بیشتر بکار می رود، از واژه هایی است که در بیشتر زبانهای هند و اروپایی مشتقاتی دارد. در سانسکریت Sutra به معنی داستان است که بیشتر در نوشته های بودایی بکار رفته است. در یونانی Historia به معنی جستجو و آگاهی، در فرانسه (فرانسوی) Histaire ، در انگلیسی به دو صورت Story به معنی حکایت، داستان و قصه تاریخی، و History به معنی تاریخ، گزارش و روایت بکار می رود.

## تعریف اسطوره

آن دسته از کسانیکه چه در گذشته و چه امروزه به پژوهش و شناخت اسطوره ها اشتغال دارند، تا کنون برای اسطوره تعریف مشخص، دقیق و پذیرفتنی برای همگان نیافته اند، بلکه هر یک به میل و اشتیاق و وابستگی های اجتماعی خویش آن را تعریف کرده اند. گهگاه در تعریف متخصصان از اسطوره اشکالاتی دیده می شود، علت آن این است که آنها به اسطوره از سر اعتقاد و ایمان می نگرند. آنان دنبال این اندیشه اشتروس که «برای درک اندیشه وحشی باید با او و مثل او زندگی کرد» نه تنها به ساختار، بلکه به عملکرد جادویی اسطوره در

جامعه، و در واقع، به اعجاز آن در ایجاد همبستگی قومی و عقیده ای ایمان می آورند و به همین دلیل برای آنها اسطوره یا نهاد زنده بسیار مهمتر از نهادهای کهن است.

در مقابل هستند عده دیگری که به اسطوره صرفاً از سر انکار می نگرند. این گروه اسطوره را یکی از الگوهای تاریخی یا سازواره ای کهنه و از کارافتاده می بینند که پیشرفت بشر آنرا از رده خارج کرده است.

اسطوره، قصه ایست با خصلتی خاص نقل روایتی که در آن خدایان یکی یا چند نقش اساسی دارند. اسطوره شناسی علمی است که کارش طبقه بندی و بررسی مواد و مصالح اسطوره شناختی بر حسب روش تحلیل و واری دقتی که در همه دیگر علوم تاریخی معمول است.

به عبارت دیگر، اسطوره تلاشی برای بیان واقعیت های پیرامونی با امور فراطبیعی است. انسان در تبیین پدیده هایی که به علتشان واقف نبوده به تعبیرات فراطبیعی روی آورده و این زمانی است که هنوز دانش بشری توجیه کننده حوادث پیرامونی اش نیست. به عبارت دیگر، انسان در تلاش ایجاد صلحی روحی میان طبیعت و خودش اسطوره ها را خلق کرده است.

نخستین بار که از کلمه **اسطوره** در زبان فارسی استفاده شده، توسط خاقانی شاعر است که کمابیش از اسطوره با معنایی منفی یاد می کند:

قفل اسطوره ارسطو را      بر در احسن الملل منهد

که اشاره دارد به برتری طلبی گروهی از مسلمانان آن دوران نسبت به فلسفی مشربان یونان. آنان که سلسله جنبان عقلانیت شان ارسطو می بوده و به زعم شاعر عزلت گزیده فارسی گوی، این مشرب و این عقل اسطوره است نه حقانیت. قبل از این اما هرگز این واژه در زبان فارسی مشاهده نشده است.

آموزگار اسطوره را چنین تعریف می کند: اسطوره را باید «داستان و سرگذشتی مینویی دانست که معمولاً اصل آن معلوم نیست و شرح عمل، عقیده، نهاد یا پدیده ای طبیعی است به صورت فراسویی که دست کم بخشی از آن از سنتها و روایت ها گرفته شده و با آیینها و عقاید دینی پیوندی ناگسستنی دارد»<sup>۹</sup>

<sup>۹</sup> - ژاله، آموزگار، تاریخ اساطیری ایران، سمت، تهران، 1380، چهارم، ص 3.

گاه اسطوره را با افسانه یکی می دانند ولی باید اضافه کرد واژه اسطوره بسیار گسترده تر از افسانه است و می توان گفت از مجموع افسانه ها که مایه های فرهنگی می یابند اسطوره پدید می آید. به عبارت دیگر «افسانه ها پاره‌هایی گسسته و مایه‌هایی خام از گونه های جهان‌شناسی راز آمیز و باستانی می توانند بود که آن را اسطوره می نامیم.<sup>۱۰</sup>»

در قرآن واژه «اساطیر الاولین» که 9 بار نیز تکرار شده، اسطوره بیان شده است و مفسران معنی آن را نشانه های پیشینیان بر شمرده‌اند. آورده اند که آگوستین قدیس در پاسخ به این پرسش که اسطوره چیست؛ گفته است: «خیلی ساده است به شرط آنکه از من نپرسند، هرگاه خواستم درباره اسطوره توضیح بدهم، عاجز مانده ام.<sup>۱۱</sup>»

با توجه به گفته آمده، توصیف و تعریف دریای پهناور اسطوره با کمک واژه هایی که در اختیار داریم کاری دور از ذهن است. اسطوره را نمی توان در چهارچوبی قرار داد، بلکه باید گفت با دریایی ژرف روبرو هستیم، که رازناک و رمزآلود است.

انسان نخستین با شناخت طبیعت و با یاری گرفتن از اسطوره معماهای خود را پاسخ می دهد، اسطوره دین و دانش و اندیشه انسان نخستین و دانسته های معنوی اوست، دانشی که بیشتر جنبه نمادین دارد و از قوانین عملی ادوار بعد به دور است که در آن سخن از این است که چگونه هر چیزی پدید آمده و به هستی خود ادامه می دهد.

اسماعیل پور اسطوره را چنین بیان می کند: «اسطوره روایت یا جلوه ای نمادین درباره ایزدان، فرشتگان، موجودات فوق طبیعی و به طور کلی جهان شناختی که به یک قوم، به منظور تفسیر خود از هستی به کار می بندد. اسطوره سرگذشتی راست و مقدس است که در زمان ازلی رخ داده و به گونه ای نمادین، تخیلی و

---

<sup>۱۰</sup> - میر جلال الدین کزازی، رویا، حماسه، اسطوره، مرکز، تهران - 1376، چاپ دوم، ص 3.

<sup>۱۱</sup> - ابوالقاسم اسماعیل پور، اسطوره بیان نمادین، سروش، تهران، 1377، چاپ اول، ص 13.

وهم انگیز می گوید که چگونه چیزی پدید آمده، هستی دارد یا از میان خواهد رفت و در نهایت اسطوره به شیوه ای تمثیلی کاوشگر هستی است».<sup>۱۲</sup>

بشر ناتوان غرق در اندیشه های ناپخته خویش جستجوگر مأمنی است که اسطوره نام دارد، اسطوره واکنشی ناشی از ناتوانی انسان در مقابل دنیای پیرامونش و حوادث غیر مترقبه ای است که او هیچ نقشی در آن ندارد و نشانه‌ای از عدم آگاهی او در علل واقعی حوادث می باشد.

هم چنین اسطوره تجسم احساسات آدمیان است برای اعتراض به اموری که برای ایشان ناخوشایند است و با استفاده از آن تسکین می یابند.<sup>۱۳</sup>

«اسطوره تاریخی است که روانشناختی و ناخودآگاه گردیده است تاریخی است که نه به اندیشه و آگاهانه بلکه به سرشت و ناآگاه پدید آمده است».<sup>۱۴</sup>

در واقع اسطور ها با گوشت و خون انسان در آمیخته اند، چه آنها را بپذیریم و چه نپذیریم، با آنها زندگی می کنیم، در ژرفای وجود هر انسانی نشانه های آن را می توان یافت.

انسان در هر عصری با فرهنگش زندگی می کند و اسطوره سرشت فرهنگ اوست. وقتی می گوئیم اسطوره فرهنگ مردمان نخستین است، سخن گزافی نیست.

«اسطوره نه تنها سازه های زندگی هستند، بلکه بخشی از هر فرد، پاره ای از هر شخص هستند. قصه کسی را گرفتن یا بردن، همچنان است که جان او را گرفته باشند. این چنین اسطوره هایی نقش های ذاتی، اجتماعی و اقتصادی دارند و این پدیداری محلی (اتفاقی) نیست، این یک قانون و قاعده است».<sup>۱۵</sup>

مالینوسکی اسطوره را چنین تعریف می کند: «اسطوره عبارت است از احیای روایتی یک واقعیت ازلی به سود خواسته های ژرف دینی، خواسته های اخلاقی، قید و بندهای اجتماعی، بیانیته ها و حتی نیازهای عملی».<sup>۱۶</sup>

---

<sup>۱۲</sup> - همان مأخذ، صص 13-14.

<sup>۱۳</sup> - ژاله آموزگار، همان مأخذ، ص 5.

<sup>۱۴</sup> - میرجلال الدین کزازی، همان مأخذ، ص 57.

<sup>۱۵</sup> - مهوش واحد دوست، رویکردهای علمی به اسطوره شناسی، سروش، تهران، 1381، چاپ اول، ص 36.

و در انتها تعریف استاد بهار از اسطوره را باز می‌کنیم: «اساطیر مجموعه‌ای است از تأثیرات متقابل عوامل اجتماعی و انسانی و طبیعی که از صافی روان انسان می‌گذرد، با نیازهای روانی-اجتماعی ما هماهنگ می‌گردد و همراه با آیین‌های مناسب خویش ظاهر می‌شود و هدف آن ملاً پدید آوردن سازشی و تعادلی بین انسان و پیچیدگی‌های روانی او با طبیعت پیرامون خویش است.»<sup>۱۷</sup>

به هر حال جمع‌بندی که می‌توان به دست آورد، چنین است:

- 1- اسطوره تاریخ مینویی را روایت می‌کند و حادثه‌ای که در زمان‌های نخستین رخ داده است.
- 2- اسطوره بیان یک خلقت است، یعنی درباره اینکه چگونه هر چیزی بوجود آمده است.
- 3- اسطوره فرهنگ انسان نخستین است هم‌چنین اسطوره دین و دانش و اندیشه انسان نخستین است.
- 4- نقش آفرینان اسطوره موجودات فراطبیعی و غیر عادی هستند.
- 5- اسطوره به یک عبارت کاوشگر هستی است.
- 6- اسطوره واقعیتی است که به صورت نماد بیان می‌شود.
- 7- اسطوره روایت فراطبیعی و مینویی است.

---

<sup>۱۶</sup> - ابوالقاسم اسماعیل پور، همان مأخذ، ص 48.

<sup>۱۷</sup> - مهرداد بهار، از اسطوره تا تاریخ، چشمه، تهران، 1377، چاپ دوم، ص 411.

## فصل دوم

### ژئوس و فرزندانش

**ژئوس** (به یونانی: *Ζεύς*) و (به انگلیسی: *Zeus*) در اسطوره‌های یونان، پادشاه خدایان است. معادل آن در اسطوره‌های رومی ژوپیتر و در دین کرتیان **ولخانوس** است. ژئوس جوانترین فرزند رئا و کروئوس بود. او بزرگترین فرمانروای کوه المپ و معبد تمام خدایانی که در آنجا بنا شده بودند، بود. با بودن بزرگترین حکمفرما او قانون، عدالت و معنویت را تعیین می‌نمود، و این مسئله او را رهبر روحانی خدایان و انسان‌ها نمود. ژئوس خدای آسمان‌ها بود، و در اصل به عنوان خدای آسمان و هوا از طرف قبایل یونانی پرستش می‌شد. نام ژئوس مربوط است به کلمه یونانی *dios* به معنی «درخشان». از دیگر نشانه‌های او همانند آذرخش می‌توان به عصای سلطنتی، عقاب و سپر او (ساخته شده از پوست بز املتیا) اشاره کرد.

در هنر، معمولاً ژئوس به مانند یک مرد میان سال همراه با ریش اما دارای یک فیگور جوان و دارای نیرو تصویر می‌شد. او بسیار شاهوار و با ابهت به نظر می‌رسید. نقاشان و هنرمندان سعی در بازسازی قدرت ژئوس در کارهای خود دارند، معمولاً با دادن حالت و ژست‌هایی که انگار در حال پرتاب کردن آذرخش خود است مجسمه‌های زیادی از ژئوس وجود دارد. اما بدون شک ژئوس آرتیمیزیوم زیباترین آنهاست. در گذشته گمان می‌شد که آن پوزئیدون است، این مجسمه در موزه ملی آرکیولاجیکال آتن قابل دیدن است.

### نبرد با کروئوس

کروئوس شنیده بود که توسط یکی از فرزندانش سرنگون خواهد شد. به همین دلیل فرزندانش خود را می‌بلعید. اما ژئوس که فرزند ششم بود توسط رئا و گایا نجات پیدا کرد. سپس ژئوس با کروئوس و دیگر تیتان‌ها وارد جنگ شد و آن‌ها را شکست داد و پدر را سرنگون کرد. بچه‌های بلعیده شده را توسط معجونی که متیس ساخته بود از

شکم کرونوس بیرون آورد و کرونوس را تا ابد در تارتاروس زندانی کرد. سپس با برادرانش براساس قرعه، فرمان‌روایی عالم را میان خود تقسیم کردند و زئوس فرمان‌روای آسمان و زمین شد. سلاح او آذرخش بود که آن را به سمت کسی که او را ناخشنود کرده، پرتاب می‌کرده‌است. یکی از مواردی که او را بسیار خشمگین می‌کرد دروغ‌گویی و پیمان‌شکنی بوده‌است.



مجسمه زئوس

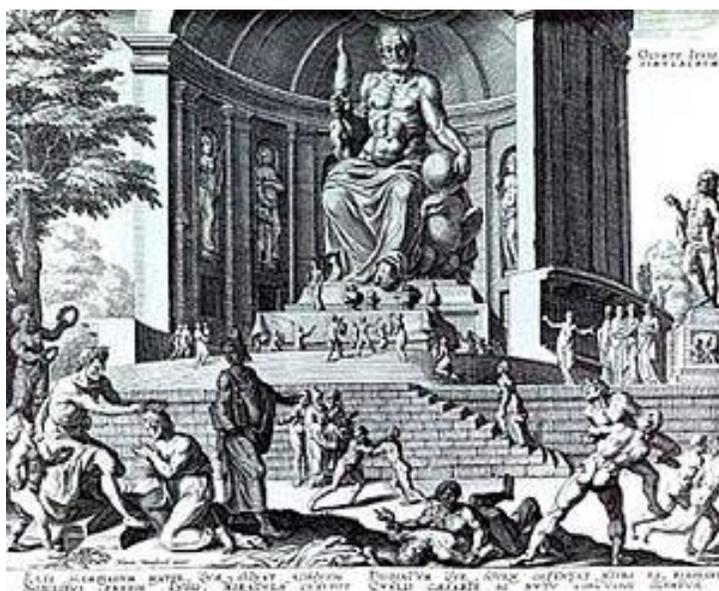
بر طبق افسانه، متیس الهه پروا اولین همسر زئوس بود که آتنه را برای او به دنیا آورد. او با هرا که خواهرش بود، ازدواج کرد، هرا برای او آرس، هفایستوس، هیبه و ایلیتویا «Eileithyia» را به دنیا آورد. اما به خاطر داشتن ماجراهای عشقی فراوان او از معشوقه‌هایش فرزندان بسیاری داشت. لتو برای او دوقلوهای آپولون و آرتemis را به دنیا آورد. هنگامی که او لیدا ملکه اسپارت را فریفت، خود را به شکل یک قوی زیبا درآورد و از تخمی که لیدا به

عمل آورد دو جفت فرزند دوقلو به دنیا آمدند: کستور «Castor» و پولیدوسز «Polydeuces» و کلیتمنسترو «Clytemnestra» و هلن تروایی.

## تروا

در جنگ تروا پس از آن که با شکست پاریس از منلائوس از سپاه یونانیان، جنگ به ظاهر پایان می‌یابد، خدایان در المپ شورایی برپا می‌کنند و خواستار خون بیشتری می‌شوند. زئوس به صلح رای می‌دهد ولی چون همسرش هرا سخن به مخالفت با او می‌راند، ترسان رای خود را پس می‌گیرد و به نابودی تروا رضایت می‌دهد.

فیدداس آتنی، در حدود سال ۴۳۵ پیش از میلاد، این مجسمه ۱۲ متری را ساخته و زینت معبد زئوس در المپیا کرد. این مجسمه که یکی از عجایب هفتگانه دنیای قدیم شناخته می‌شد، بعدها دزدیده شد. تصویر زیر نقاشی قرن ۱۶ از این مجسمه است.



پیکره زئوس

پسر زئوس لتو یا لاتونا است که در جزیره کوچک دلوس به دنیا آمده است. او را «یونانی ترین خدایان» دانسته اند و گفته اند در شعر یونانی به زیبایی و آراستگی اندام شهرت دارد و استاد موسیقی است و خدایان المپ نشین را

با نواختن چنگ طلایی اش شادی می بخشد. او را خداوند سیمین کمان هم می خوانند، و خدای کمان گیر و تیر اندازی نیرومند است که تیر هایش را به جاهایی بس دور پرتاب می کرده است. او همچنین درمان دهنده است و نخستین خدایی است که درمان را به انسان آموخته است. علاوه بر این ویژگی های اخلاقی، خدای روشنایی نیز هست، یعنی خدایی که هیچ تیرگی و سیاهی در او نیست، ضمن اینکه خدای راستی و حقیقت نیز هست و هیچ گاه زبان به ناسزاگویی نگشوده است.

دلفی در دامنه پارناسوس سر به آسمان کشیده، که پرستشگاه آپولو نیز در آن قرار گرفته است و نقش بسیار مهمی در داستانهای اساطیری بازی می کند. کاستالیا چشمه مقدس آن بود و سفیوس رودخانه آن. همگان بر این باور بودند که آن پرستشگاه مرکز دنیاست و زائران بیشماری، هم از سرزمین یونان و هم از سرزمینهای بیگانه، به دیدن و به زیارت آن جایگاه می آمدند. هیچ پرستشگاهی به پای آن نمی رسید. زنی کاهنه در آنجا بود که به پرسش جویندگان حقیقت پاسخ می داد و این کاهنه پیش از آن که سخن بگوید به حالت جذبۀ دچار می شد. این جذبۀ یا حالت خلسه مانند را از بخاری می دانستند که از ژرفای شکاف صخره ای بر می خاست که آن کاهنه کرسی اش را که یک سه پایه بود بر آن می گذاشت و خود بر آن سه پایه می نشست.

آپولو را دلیان، دلوسی هم می نامیدند که جزیره زادگاهش بود و چون ازدهایی به اسم پیتون را کشته بود او را پیتیایی هم می خواندند. این ازدها زمانی در غارهای پارناسوس می زیست و هیولایی هراس انگیز بود. مبارزه با این هیولا بسیار دشوار بود، اما سرانجام تیرهای خطا ناپذیر این خدا به هدف نشست. اسم دیگر وی لی سیان بود که معانی گوناگونی برای آن آورده اند: از جمله: "خدای گرگ"، "خدای روشنایی" و "خدای لی سیان".

آپولو در دلفی یک قدرت مثبت و صاحب کرم بود و وسیله پیوند بین خدایان و انسانها. او انسانها را راهنمایی می کرد تا از اراده و خواست ملکوتی آگاه شوند همچنین به آنها می آموخت که چگونه با خدایان از در صلح و سازش درآیند، یا به قول معروف، با آنها کنار بیایند. او حتی پالایش کننده بود و می توانست کسانی را که دستشان به خون هموعان و خویشا نشان آلوده بود پاک کند. با وجود این، بر اساس چندین روایت او را خدایی سنگدل و بی رحم دانسته اند. همچون خدایان دیگر دو اندیشه متضاد در درون او با هم در ستیز بودند. یکی

اندیشه خام و بدوی، و دیگری اندیشه های زیبا و شاعرانه. البته رگه هایی از اندیشه بدوی همچنان در او باقی مانده بود. درخت غار درخت مورد علاقه وی بود. موجودات بسیاری را مقدس می شمرد که مهمترین آنها پیسو یا دلفین و کلاغ بود.

**آپولو** (به یونانی: *Ἀπόλλων, Apóllōn* یا *Ἀπέλλων, Apellōn*)، خدای روشنایی (خورشید)، موسیقی، کمانداری (اما نه برای جنگ یا شکار)، هنرها و پیشگویی در اسطوره‌های یونان و رومی است. وی پسر زئوس و لتو و برادر دوقلوی آرتیمیس بود. زادگاهش جزیره دلوس است. وی در دلفی پرستشگاهی داشت که یونانیان باستان، پیشگوی آن را روشن بین می دانستند.

آپولو ازدهایی به نام پیتون را کشت و در جای وی (دامنه کوه هلیکون) با موزها (دختران زئوس و تمیس، ایزدبانوان هنرهای نه گانه) که ملازمانش بودند مسکن گرفت. او چنگ را که اختراع هرمس بود، ساز مخصوص خود کرد و خدای موسیقی و آوازهای خوش گشت. او پدر آسکلپیوس (ایزد پزشکی) و محافظ شهر تروا بود. از القاب او می توان به لوکتوس، فویوس و ناموئیس اشاره کرد.

آپولو که همیشه هوادار زئوس نبود، در دسیسه‌ای به سرکردگی هرا شرکت کرد و با پوزئیدون، زئوس را به زنجیر کشید، تنها برای آن که ببیند تئیس و بریارئوس Briareus او را آزاد می کنند. زئوس نیز برای تلافی، او و پوزئیدون را مأمور ساختن دیوارهای تروا کرد.

گرچه آپولو مجرد باقی ماند، ولی زن‌های فانی بسیاری را به ابتذال کشاند و عاشق و فاسق خود کرد، که عبارتند از: کورنه Cyrene، مادر آریستایوس Aristaeus، کورونیس، مادر آسکلپیوس (که کفرش باعث مرگ او با تیر آرتیمیس شد)، مانتو، مادر موپسوس Mopsus پیشگو، آریا مادر میلئوس ( او دروئوپه Dryope پری را اغوا کرد و عشق او به مارپسا Marpessa بی پاسخ ماند، زیرا او ایداس Idas، رقیبش را ترجیح می داد ) و دافنه Daphne که با مغزله با وی اصرار می ورزید ولی دافنه از وی می گریخت. سرانجام دافنه پذیرفت با وی هم

بستر شود ولی از او باردار نگردد. آپولو در ابتدا پذیرفت، اما وقتی که خواست با وی نزدیکی کند، دافنه از پدر خویش، خدای رودخانه، کمک طلبید و پدرش وی را به درخت غار تبدیل کرد. آپولو همانند هرمس، گرایش‌های همجنس گرایانه داشت و عاشق هواکینتوس Hyacinthos، یک شاهزاده اسپارتی شد. ولی این جوان زیبارو را رقیب حسود آپولو، زفیروس Zephrus، باد غرب، کشت و آپولو گل هواکینت را از خون وی به وجود آورد.

**آرتمیس** (به یونانی: *Ἄρτεμις*) از ایزدان اسطوره‌ای یونان و خدایانوی شکار و ماه و حاصلخیزی، دختر لتو و زئوس، و خواهر دوقلوی آپولو. آرتمیس یکی از الهه‌های باکره المپ به شمار می‌رفت. او به تیر و کمانی که به وسیله هفائستوس و سیکلپ‌ها ساخته شده مجهز بود. بر اساس افسانه، آرتمیس یک روز قبل از آپولو به دنیا آمده بود. او در جزیره ارتیجیا به دنیا آمد، سپس بلافاصله پس از تولدش به مادرش در گذار از تنگه دلوس کمک کرد، جایی که آپولو بدنیا آمد. معبد آرتمیس که از عجایب هفتگانه بوده است، در ترکیه قرار دارد.<sup>[۱]</sup>



آرتمیس

جنسیت: مؤنث پدر: زئوس مادر: لتو وابستگان: خواهر دو قلوی آپولو

**آفرودیتته** (به یونانی: *Αφροδίτη*)، در اسطوره‌های یونان، خدای عشق است. در اساطیر رومی با ونوس برابر است. او دختر زئوس و دیونه و از خدایان المپ و الهه عشق، زیبایی و شور جنسی بود. در برخی روایات او را برآمده از کف دریا می‌دانند. همسر هفائستوس بود اما با بسیاری از خدایان و افراد زمینی رابطه داشت و از هر کدام فرزندی آورد. بعد از تولدش زئوس می‌ترسید که خدایان بر سر ازدواج با آفرودیتته با هم به نزاع پردازند به همین خاطر او را به همسری هفائستوس درآورد. او به سختی باور می‌کرد که تا این حد خوش شانس باشد و از تمام قابلیت‌های خود استفاده می‌کرد تا بیشترین جواهرات را برای او درست کند. او یک کمر بند زیبا از طلا با بافت جادویی و ملیله دوزی برای او درست کرد.

آفرودیتته عاشقان بسیاری در میان خدایان و افراد زمینی داشت، از جمله معروف‌ترین معشوق زمینی او شاید آدونیس (Adonis) باشد. برخی از فرزندان او عبارتند از اروس (Eros)، انتروس (Anteros)، هایمنایس (Hymenaios) و آینایس (Aeneas) که با معشوق تروجانی خود انکایسز (Anchises) در ماجرای اعطای «سیب زرین» به پاریس، قول زیباترین دختر زمین، هلن را داد که موجب آغاز جنگ تروا شد.



آفرودیتته

عنوان: خدای عشق      جنسیت: مؤنث      پدر: زئوس      مادر: دیونه      همسر: هفایستوس

**دیونیسوس** (یونانی Διόνυσος یا Διῶνυσος)، در اسطوره‌های یونان، نام خدایی یونانی است. رومیان این خدا را بیشتر با نام **باکخوس** (به یونانی: *Bákchos*) یا **باکوس** (به لاتین: *Bakchos*) می‌خواندند. فرزند زئوس و سمله بود. در افسانه‌ها آمده است از ران زئوس متولد شد. پرستش او در یونان و روم با مراسم شرابخواری همراه بوده است.



دیونیسوس

جنسیت: مذکر پدر: زئوس مادر: سمله

دیونیسوس ایزد شراب میگساری و کشاورزی در یونان باستان، با اصلیت تراکیه‌ای (اهل تراس) بود. دیونیسوس نه تنها ایزد شراب با قدرت مست‌کنندگی‌اش بود، بلکه نماد تمام آیین‌ها و آثار شراب در جامعه بود. او شخصیتی اصلی در افسانه‌های یونان باستان بوده‌است. او نه تنها خدای شراب بوده‌است بلکه نفوذ اجتماعی و سودآور شراب نیز مربوط به او بوده‌است. خاستگاه جغرافیایی اسطوره‌های او نامعلوم است اما تقریباً همه افسانه‌ها ریشه بیگانه‌ای برای او قائل هستند.

در افسانه‌های یونان، دیونیسوس یک جام خرگوشی داشت که هرچه از آن می‌نوشید هیچ‌گاه خالی نمی‌شد.



دیونیسوس با پلنگ و یک ساتور

هرساله در یونان برای بزرگداشت وی در تاکستان ها و زمین های کشاورزی، مردم دور هم جمع می شدند و یک بز را قربانی می کردند و آواز می خواندند و سپس بز را قطعه قطعه کرده و در کل زمین پخش می کردند و اعتقاد داشتند که با این کار، دیونیسوس باعث حاصلخیزی زمین می شود. اشعاری که این کشاورزان می خواندند به تراگو دیا (trago dia) معروف شد. تراگو در یونانی به معنی بز و دیا به معنی شعر است و در واقع به معنای سرود بزی است. نام امروزی تراژدی از همین واژه گرفته شده است. رفته رفته این اشعار را همه ساله در جشنواره ای به نام سپاس که به افتخار دیونیسوس برپا می شده می خواندند و همین سنگ بنای تئاتر های اولیه شد.



تندیس دیونیسوس در موزه بریتانیا در لندن

# فصل سوم

## شناخت اسطوره در عصر حاضر

### جهان بینی و کارکرد اسطوره

«شناخت انسان های نخستین از جهان و بازتاب پندار و اندیشه آنها در قالب روایت ها و گفتارهای اسطوره ای، جهان بینی آنها را پدید می آورد.»<sup>۱۸</sup>

«پایا ترین و استوار ترین بنیاد اسطوره ای، باور به یگانگی جهان و انسان است. در جهان بینی اسطوره ای، این دو، جدایی و بیگانگی سرشتینی از یکدیگر ندارند، در بود یکسان اند و تنها در نمود از هم دور و جدا افتاده اند. پیوند در میان این دو چنان است که گویی انسان و جهان دو نام اند، ناموری یگانه را.»<sup>۱۹</sup>

یونگ می گوید: «ذهن اقوام بدوی نه منطقی است و نه غیر منطقی، آدم بدوی نه مثل ما زندگی می کند و نه مثل ما می اندیشد. آنچه برای ما غیر طبیعی و مرموز است، برای او کاملاً عادی است و جزئی از تجارب زندگی اوست. برای ما گفتن اینکه این خانه آتش گرفته، زیرا که رعد بدان اصابت کرده است عادی می نماید، ولی برای آدم بدوی گفتن اینکه این خانه آتش گرفته، زیرا افسونگری از رعد استفاده کرده و خانه را سوزانده است، به همان اندازه عادی و طبیعی است.»<sup>۲۰</sup>

«به نظر کاسیرر، بینش اساطیری، به معنی راستین کلمه «Concret» یعنی واقعی و محسوس است، هم چنین او معتقد است علل وقایع مختلف کاملاً آزاد است. هر چیزی ممکن است از چیز دیگر پدید آید. جهان ممکن است از جسم حیوانی بوجود آید. یا از هسته ازل یا از گل نیلوفری که روی آبهای آغازین می شکفتد، زیرا در

<sup>۱۸</sup> - مهوش واحد دوست، همان مأخذ، ص 97.

<sup>۱۹</sup> - میر جلال کزازی، همان مأخذ، ص 7.

<sup>۲۰</sup> - مهوش واحد دوست، همان مأخذ، ص 98.

بینش اساطیری هر چیزی می تواند با هر چیز دیگر تماس زمانی و بعدی حاصل کند. در بینش اساطیری رخدادهای، اتفاقی به شمار نمی آیند. بلکه اینان ناشی از دخالت و نفوذ علل سحرآمیز و مرموزی هستند.<sup>۲۱</sup>»

«نگرش اسطوره ای به واقع نخستین تلاش منسجم و شکل گرفته آدمی برای شناخت و تسلط بر طبیعت درونی و همراه بود، زخمی عمیق به جای گذاشت که ذهن انسان باستان کوشید تا به یاری اسطوره آن را دریابد و التیام بخشد... عمیق تر شدن این زخم، در عصر جدید و تداوم فعالیت اسطوره سازی، خود دلیلی کافی بر اهمیت و ضرورت شناخت نگرش اسطوره ای است.<sup>۲۲</sup>»

«مهمترین کاربرد اسطوره ها، الگو بودن آنهاست. اسطوره ها در هر مکان و در هر زمانی برای بشر نمونه و الگو بوده اند در عصر حاضر نیز که بشر بازگشتی بجا به دوران قبل داشته است، اسطوره را به عنوان ایده آل و الگوی خود پذیرفته است. پس اسطوره هر طبیعتی داشته باشد، همواره، پیشینه و نمونه به شمار می رود، آن هم نه فقط برای اعمال (قدسی یا دنیوی) انسان، بلکه برای موقعیت خود اسطوره نیز و حتی مهمتر از آن، سابقه و پیشینه ای است برای وجوه واقعیت، به طور کلی ما باید کاری را که خدایان در روز ازل کردند، تکرار کنیم. «... خدایان چنین کردند و آدمیان نیز چنین کنند... اینگونه احکام، مبین سلوک انسان دوران باستانی اند.»<sup>۲۳</sup> مهم ترین کارکرد اسطوره به گمان الیاده عبارت است از: «کشف و آفتاب کردن سرمشق های نمونه وار و از همه آیین ها و فعالیت های معنی دار آدمی از تغذیه و زناشویی گرفته تا کار و تربیت، هنر و فرزاندگی.»<sup>۲۴</sup>

مالینوسکی برداشت خویش را از کارکرد اسطوره چنین می گوید: «اسطوره با در نظر داشتن آنچه در اسطوره زنده است و حیات دارد، توجیهی ناظر به ارضای کنجکاوی علمی نیست، بلکه روایتی است که واقعیتی اصیل را زنده می کند و بر آورنده نیاز عمیق دینی است و با گرایش های اخلاقی، الزامات و احکام اجتماعی و حتی

---

<sup>۲۱</sup> - همان مأخذ، ص 99.

<sup>۲۲</sup> - همان مأخذ، ص 101.

<sup>۲۳</sup> - همان مأخذ، ص 58.

<sup>۲۴</sup> - ابوالقاسم اسماعیل پور، همان مأخذ، ص 15.

مطالبات علمی مطابقت دارد و جوابگوی آنها است. در تمدن‌های بدوی، اسطوره کار لازمی را انجام می‌دهد. باورمندی‌ها را بیان می‌دارد، اعتلا می‌بخشد و مدون می‌سازد».<sup>۲۵</sup>

کوتاه سخن اینکه، اسطوره ما را در شناخت تاریخ، تمدن، فرهنگ و اندیشه کمک می‌کند.

## انسان نوین و اسطوره هایش

پیش از سقراط و پیدایش فلسفه، اساطیر به طور کلی، شکلی از هنر و ادبیات محسوب می‌شدند. هر چند اساطیر خود نمود و نماد وجهی از باورهای دینی دوران باستان بودند، اما این باور به شکلی هنری بیان می‌گردید. به عبارت دیگر اساطیر یونان باستان را می‌توان مظهر حیات هنری یونانیان انگاشت. اما با ظهور فلسفه افلاطونی این رویکرد در معرض پرسش و زوال قرار گرفت و این دگرگون اساسی در ساخت، بنیاد و برداشت اساطیری پدید آمد. در این دوران، فلسفه باورهای سنتی و کهن و آداب و عادات رایج را دچار تزلزل ساخت و عقل فلسفی دیگر عقلی بود که کاملاً صبغه‌ی ناسوتی یافته بود. به قول نیچه در این دوران خدایان المپ از آسمان به زمین کشانده شدند و شک‌گرایی فلسفی جانشین آن باور کهن و باستانی گشت. نهایت این که آغاز تفکر فلسفی با نفی نگرش‌های اساطیری همراه گردیده و تأثیر آن تا قرن‌ها ادامه یافت.

اما علی‌رغم نفی این نگرش از سوی فلاسفه و با وجود رنسانس و پیشرفت‌های علمی و فکری و پیدایی منطق استقرایی فرانسیس بیکن و گسترش یافتن خرد انتقادی دکارتی، رویکرد اساطیری در میان توده‌ها، اعتبار خود را با همان قوت پیشین همچنان حفظ نموده بود. میرچا الیاده می‌گوید، طبیعت در تمام این دوران - از باستان تا کنون - به نظر توده‌های مردم تنها طبیعتی مادی نبود بلکه در عین حال نیروهای فراطبیعی را نیز در بر می‌گرفت یعنی نمود و نماد نیروهای قدسی و مظهر حقیقت برتر بود.

گرایش فکری غالب فلاسفه عصر روشنگری بیشتر در جهت خوار و خفیف کردن اسطوره‌ها نمایانگر شده بود و این گونه می‌پنداشتند که اسطوره چندان مفید نیست مگر برای اندیشه‌های معیوب. در آراء این متفکران

<sup>۲۵</sup> - مهوش واحد دوست، همان مأخذ، ص 60.

اسطوره‌ها کاملاً کودکانه، کهنه و بی‌مصرف و ساختگی جلوه‌گر می‌شوند و هیچ چیز را مضحک‌تر از متوسل شدن به خدایان و یا ژوپیترها نمی‌دانند.

به عنوان مثال اسپینوزا بر این باور بود که اساطیر برای توده‌هایی آفریده شده که عقلشان قادر به درک آشکار و مشخص امور نیست. خردگرایان پروتستان پیرو «هابز» شاد بودند از آن که قلمرو اندیشه سرانجام مهملات و خرافه‌ها را کنار گذاشته است. ولتر نیز در همین زمان بود که اعلام کرد مطالعه اساطیر، کار بی‌خردان است. آنچه که باعث نگرانی این فلاسفه می‌گشت این بود که اساطیر باعث ماندگار شدن دروغ می‌شوند. شاید نیچه را بتوان پس از گذشت قرن‌ها نخستین متفکری دانست که توانست نگاه اندیشمندان را دوباره به این موضوع معطوف کند.

نیچه پس از مطالعات فراوان این‌گونه نتیجه گرفت که اسطوره اگر چه معنی لفظیش چندان مورد توجه فلاسفه نیست اما همگی آن‌ها و کل بشر از اسطوره‌گریز ناپذیرند و هر نوع اسطوره‌زدایی نیز خود در حکم نوعی باور اسطوره‌ای است.

نیچه ایمان علمی را اسطوره‌انسان‌نویین می‌دانست که جایگزین باورهای کهن او شده بود و ثابت نمود که اسطوره تنها در ایمان به عناصر غیبی و داستان‌های خدایان نیست. بلکه هر نوع تفکر دسته‌جمعی که بر پایه ایمان و عاطفه استوار گشته باشد، خود نوعی خلق اسطوره است. در واقع اسطوره کاملاً امری غیرارادی بوده و به عنوان بخش جدایی‌ناپذیر از هستی انسان‌ها همواره به حیات خود ادامه داده و شاکله وجودی تمامی اجتماعات انسانی را تشکیل می‌دهد.

نیچه به عنوان یکی از پیام‌آوران راستین عصر خردباوری، با دیدگاه و جستاری بدیع، ارتباط با پدیده‌های اساطیری را بازگشوده و مسیری تازه را فراروی محققان و اسطوره‌شناسان پس از خود بوجود آورده است. میزان این تأثیرگذاری را با اشاره‌ای کوتاه به آراء برخی از این اندیشمندان براحتی می‌توان ردیابی نمود. به عنوان مثال میرچا الیاده در یکی از تحقیقات خود این چنین نتیجه می‌گیرد که مضامین اساطیری در اعماق تاریک روان و در سطوح گوناگون اجتماع به حیات خود ادامه می‌دهند و به اشکال ناشناخته‌ای خودرا تکرار می‌کنند.

فریود اساطیر را، تغییر شکل یافته ی تخیلات و امیال اقوام و ملل در دوران جوانی می داند که همچنان باقی می ماند. به اعتقاد یونگ اساطیر هرگز هشیارانه آفریده نشده اند و نخواهند شد و بیش از هر چیز تجلی خواست- های ناخودآگاه جمعی اند که جان گرفته اند. از دیدگاه لینهارت اسطوره ادراک شهودی و وجدانی وحدت انسان و جهان است. این ادراک شهودی و وجدانی اگر چه به صورت ضابطه و قاعده بیان نشده اما با تمام وجود حس می شود. روزه باستید اسطوره را موضوعی می داند که پیش از آنکه اندیشیده و بیان شود، با احساس زیسته شده است. ارنست کاسیرر در تحقیقات خود دریافت که اسطوره ها نیز همچون مفاهیم عقلی و عملی و منطقی، صورت هایی هستند که بشر در بخش درازی از عمر خود جهان را به یاری آن ها شناسایی کرده است و میان اسطوره و علم جدایی جوهری وجود ندارد.

در اندیشه امروز ممکن است تمایل به اسطوره ها در جهتی ظاهراً متفاوت با باورهای کهن قرار گیرد. شاید همین صور اساطیر است که باعث شده است برخی از اندیشمندان نقش حیاتی اساطیر را در زندگی فرهنگی و اجتماعی جوامع کنونی نادیده گرفته و این گونه پندارند که پیوند آن با انسان امروزی گنگ و ناشناخته است. حتی برخی این گونه عنوان نموده اند که دنیای نو، خالی از اساطیر به نظر می رسد و بحران جوامع کنونی ناشی از فقدان اساطیری در خود آن ها است. یونگ حتی در اوایل زندگی فکری خود این نظر را تأیید نموده بود و در جستجوی اسطوره نوینی بود تا همچون چشمه ای معنوی به او توانایی آفرینندگی بخشد.

اما چندی نیاید که از همان اوائل قرن بیستم و با پیدایش پدیده هایی نظیر اسطوره پیشرفت، دموکراسی، اسطوره رسیدن به جامعه بی طبقه، اسطوره تسخیر جهان، اسطوره رستگاری ملل و ... به خوبی ثابت گشت که انسان امروزی نیز در عمق ذات و روان خود نیازمند به وجود اسطوره است.

میرچا الیاده در تحقیقات خود نمونه هایی کاملاً درخشان از این رویکرد را در اندیشه های معاصر آشکار نمود. بنا به اعتقاد الیاده کمونیسم روسی موردی است که الگویی کاملاً اساطیری داشته و ترجمان نوعی امیدهای آخرالزمانی یهودی و مسیحی است. در حقیقت جامعه بی طبقه مارکس همان اسطوره عهد زرین است که براساس روایات گوناگون در پایان تاریخ جای دارد.

الیاده نازیسم را نمونه ای دیگر از این الگو می داند. جنبش نازیسم در راه از بین بردن ارزش های یهودی / مسیحی و باز یافتن سرچشمه های معنوی نژاد، ناگزیر از احیای اساطیر شمال اروپا بود. براساس اساطیر کهن آلمانی، آخرالزمانی که انتظار آن می رود پایان مصیبت بار جهان است. براساس این اساطیر جنگی غول آسا میان خدایان و اهریمنان در خواهد گرفت که به نابودی همه خدایان و قهرمانان اساطیری خواهد انجامید. و پس از آن جهانی دیگر زاده خواهد شد. به جرئت می توان گفت که این دو اسطوره تا کنون از قدرتمندترین اسطوره های سیاسی جهان به شمار می آیند.

الیاده در مقیاس کوچک و فردی هم انسان معاصر را با نوعی اساطیر پراکنده و مؤثر در تماس می داند. به اعتقاد وی دنیای کنونی پیوسته در حال آفریدن اسطوره هایی برای تقلید است. ورزشکاران قهرمان، هنرپیشگان محبوب و ستاره، قهرمانان خیالی یا واقعی، شخصیت های قصه های پرماجرا، قهرمانان جنگ، رهبران و شهیدان سیاسی و ... را بی تردید در این دسته می توان طبقه بندی نمود.

## نتیجه گیری

آموختیم که اسطوره در لغت به زبان انگلیسی به دو صورت Story به معنی حکایت، داستان و قصه تاریخی، و History به معنی تاریخ، گزارش و روایت بکار می رود.

معنای تقلید از این صورت های نمونه ای، مبین نوعی نارضایتی است که انسان از تاریخ فردی خود دارد و به صورتی گنگ و ناآگاه در جستجوی گریز از شرایط فردی و پیرامونی خویش است. انسان امروزین همانند انسان ابتدایی می کوشد تا از راههای گوناگون اما یکسان، به زمان بی کران ازلی دست یابد.

در اکثر رمان های برجسته امروز مضامین اساطیری و صورت های نوعی ازلی به اشکال تنزل یافته ای تکرار و قهرمانان اساطیری به مقام قهرمان قصه های پلیسی کاهش داده می شوند.

الیاده به خوبی ثابت نمود که چگونه اسطوره و رفتار اساطیری تا به امروز باقی مانده و جزء لاینفک هستی به شمار می آید. حضور اسطوره و بازسازی آن در جوامع امروز را می توان دلهره انسان زمانه زده ای دانست که پیوسته از مرگ و نیستی مطلق خود، آگاه بوده و از آن در هراس است. حال با درک این که اساطیر چه تأثیر بسزایی در زندگی انسان ها دارد و با توجه به این که در فرآیند جهانی شدن خیل عظیمی از آیین ها و زبان های کهن از یاد رفته اند این سوال مطرح می شود: آیا اساطیر هم به دست فراموشی سپرده خواهند شد!؟

پایان

## منابع

- اسماعیل پور، ابوالقاسم، اسطوره بیان نمادین، سروش، چاپ اول، تهران، 1377.
- الیاده، میرچا، چشم انداز اسطوره، ترجمه جلال ستاری، اساطیر، چاپ اول، تهران، 1362.
- آموزگار، ژاله، تاریخ اساطیری ایران، سمت، چاپ دوم، تهران، 1380.
- براکت، اسکار گروس، تاریخ تئاتر جهان، ترجمه هوشنگ آزادی ور، مروارید، تهران، 1389.
- بهار، مهرداد، «اسطوره، بیانی فلسفی با استدلال تمثیلی» مجله ادبستان، شماره دوم، تهران، 1368.
- بهار، مهرداد، از اسطوره تا تاریخ، چشمه، چاپ اول، تهران، 1377.
- دورانت، ویلیام جیمز، تاریخ تئاتر به روایت ویل دورانت، گردآوری عباس شادروان، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ اول، تهران، 1386.
- سهراب، هادی، شناخت اسطوره های ملل، نشر تندیس، چاپ اول، تهران، 1377.
- شایگان، داریوش، بت های ذهنی و خاطره ازلی، مروارید، چاپ اول، تهران، 1355.
- فتودور پتروویچ، کاروفیکن، تاریخ یونان باستان، ترجمه غلامحسین متین، محور، چاپ اول، تهران، 1381.
- کزازی، میر جلال الدین، «رویا، حماسه، اسطوره»، مرکز، چاپ اول، تهران، 1376.
- کراپ، الکساندر. جهان اسطوره شناسی جلد اول. گردآورنده جلال ستاری، نشر مرکز، چاپ اول، تهران، 1377.
- گوانت، مایکل، هیول، جان، فرهنگ اساطیر کلاسیک (یونان و روم)، ترجمه رضا رضایی، نشر ماهی، چاپ اول، تهران، 1384.
- محمد پناه، بهنام، اسرار تمدن یونان باستان، سبزان، چاپ اول، تهران، 1376.
- واحد دوست، مهوش، رویکردهای علمی به اسطوره شناسی، سروش، چاپ اول، تهران، 1381.
- ولی، عبد الوهاب، «زن در اساطیر ایرانی» در: حیات اجتماعی زن در تاریخ ایران، توس، چاپ اول، تهران، 1369.
- همیلتون، ادیت، سیری در اساطیر یونان و روم، ترجمه عبدالحسین شریفیان، اساطیر، چاپ اول، تهران، 1376.
- هینلز، جان، شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، تهران، 1368.
- یونگ، انسان و سمبول هایش، ترجمه محمود سلطانی، اساطیر، چاپ دوم، تهران، 1378.

[www.wikipedia.org](http://www.wikipedia.org)

[www.magiran.com](http://www.magiran.com)

